

و در تر و اظطالون مثل بیایلی است بسو طات و بیع صو و محوسه ما ویه جزئی آن بسا یط بسو طاتند و موجود
 ایشان عالم آثار موجودات آن عالم است و ملا به است برای هر اثری از اثری که ششبه باشد آن اثر را بر روی
 از شاه است و عا و یونان از عدم ادراک مقولات اظطالون و حکمای دیگر که بقانون او بودند از برای هر نوعی بی عقل
 شدند و صنی غرض خویش هم کردند و پیشش نمودند پس ایشان را خدای بسیار بود با بجه جنبایش را در حرکت علی
 کتابی است که آنرا القاطات اظطالون گویند و تکا زنده این کتاب همیون در عین نگارشش حال او آن کتاب را بنام
 ترجمه نموده که چند از آن بر نگاشت چه نگارشش آن جمله موجب اطباب بود و آن نیست که میفرماید مصاحبت
 شرار را اختیار کنی چه چهره قدر که ترا امانت کنند بر تو منت نهند و گوید اولاد خود را بر او آب خود مغسول کنی
 که ایشان برای دیگر خلق شده اند و باشد که مقتضی آرتان دیگر باشد و گوید سرعت در طلب کینه یه دیگر شکوفی آنرا بخوا
 که بعد از فراغ شمار عمل از سیکوفی آن چندند از سرعت آن و گوید مسیح که چکت را حقیق شمارید باشد که از شافرونی
 داشته باشد و گوید پیشش مرد عالم ششبه است بمواهب الهی سبب آنکه آن پیشش فانی نشود و بگوید کردن بلکه کمال
 می یابد تر و مفیدش و گوید از فضیلت علم آنست که کس نتواند معین شود و طالب آنرا در سایر امور افاضت
 غیر مفید باشد و کس نتواند علم را از تو سلب کند و سایر سرمایه را نتواند سلب کرد و گوید پس سیکوفی کردن آنرا
 مرد حرکت میکند در برابر پادشاهش علی و سیکوفی کردن با مردم دینی بر می آید از اخبار اسب سوال دیگر و گوید شمار است
 میکند مردم بد او و میکند از زندگی مردانز اچنانکه کس مواضع قاصده از بدتر از خشنیاری میکند و مواضع سیکوفی
 منتفی نمی شود و گوید وقتی که مرد بمقامی رسید که فزون از حد دوست اخلاق و زشتی و خشن شود مردم را و گوید
 سزاوار است برای عاقل که یاد آرد بسنگام عداوت غذا مرارت و دارها زیاد نخورد و گوید و بسا است که
 پادشاه از عاقل در پرده زسیت کند چه اگر با ایشان مغلطه کرد و خار شود و هانا فوی مردم است که خاک کنند بعضی
 بعضی او تو قیر نگذارند بیکدیگر پس هر که با ایشان بود چون از ایشان مشو که وقتی بران تو با کریم در مناظره قائم شود
 اگر ام کنند تمام تو قیر فرمایند وقتی که محبت تو بر خویش خلبه کند دشمن دارد و ترا و عداوت کند با تو و گوید هر ام
 بر پادشاه که مستی کند چه پادشاه عارس مملکت است و قیچ که مخارج شود عارس کسی که مر است او کند
 و دیگر گوید از جو صفات آزادگان است که صبر ایشان بر اصلاح کسانی که دون رتبه ایشانند زیاد است
 از صبری ایشان بر استغنائی از کسانی که برترند از ایشان و همچنان احتمال اینهاست اگر کسی که ضعیف
 تر است افزونست از احتمال اگر کسی که قویتر است از ایشان و گوید اسراج هشیا ده احتمال و احتمال نفس
 چنانچه است اول فرود در چشم دوم کوتاه دستی از آنچه حادث شده است تیم در خصیعت از جانب هم
 نادان چهارم سخره کردن صاحبان کبک صاحبان عقل را و گوید زبان رسانند و تر در معاشرت ترا کنند

اول آنکه بطرب با زدار و ترا دوم آنکه بفرسید و منور کند ترا سیم آنکه گناه ترا باشد همت و از همت تو دو که چو
 نیست هیچ و دوم از برای کسیکه بر غیب و باطنها دنا دارد و گوید سزاوار است که حاکم بر مردم بر حق و دانا
 بر انداخته شود تا بگذرد اگر نبود مردم محرم او بر سنده حکومت و قضاوت نمی نشست و گویند بکوس نشود
 از حال کردن پسران مشایخ در امور ما از منوره شوند بعل و چند آنکه در مقامات بود آرزو حاجت بسوی ایشان
 برقرار است و گوید برای وزیر و مشاور تو الیق است از برای تو برای تو چه و خالی است از برای تو و گوید که
 برنگس و حیات اول عاقلی که بر او حکم جایی روان باشد دوم مرد قوی که گرفتار ضعیفی گردد سیم کسی که محتاج
 نبینی باشد و گوید زینت انسان بجزیر است اول علم دوم محبت سیم آذادگی و گوید ملوک را از صفت بانسی مکن
 و قبح مغربای که امر و نهی سزاوار ملک است نه سزاوار تو و لکن ذکر کن برای او فضیلتی را که بیرون کند صفات زبط
 از خاطر او و گوید اسن کردن خاطر خائفی را افضل است از اطعام جالیعی و گوید طول میکشد التذاه جسمی و طبیعی
 چو تکی میریج النقل و آنکه است و ثابت میماند لذت با شیا عقلیه که محتاج نیست بجهت بیولی و گوید دینی
 تر است از کتاب کسیکه دروغ گوید از برای نفع غیر خود خسیس تر است از ظالم کسی که ظلم کند برای نفع ماسوای خود
 گوید وقتی که طلب متور است کند از تو دشمنی بینه کن برای او نفع را بجلت آنکه با شتاره بیرون بیرون و از
 عداوت قوی دوستی تو و گوید سلطان چون در بای بزرگست که استمداد بچونیند از جوهای کوچکت پس
 اگر شیرین باشد آن جمله نهر شیرین میشود و اگر شور باشد شور میگردند و گوید استخوان کن بر در افضل او نه بگفتار او و گوید
 بزرگتر فخر آن است که کس نخر نکند و گوید خریدن غلام کثیر الشویه رهنی کوهان چه او را جز تو مولائی باشد و نیز کثیر
 انضیب را پسندیده مدار که با خطرا بس می آید در بندگی تو و همچنان عهد قوی الراسی را خواه که بر تو استسماال حلیه
 کند بگو طلب کن عهدی که حسن الاتقیاء باشد و مطبوع باشد و قوی البستیه باشد و شاد خاطر و شاد بجا باشد
 گویند آن هنگام که جان میدهد فرمود که بضرورت درین جهان آدم و بحیرت زینتم و بگر است میروم

ظهور اقلیدس صوری بجزار و دوست و پانزده سال بعد از بمبوط آدم بود

اقلیدس از حکمای بلده صوری است و آن شهر نیست در کنار بحر شام و جنابش را اقلیدس بخار خواتم و شرح
 او اول کس است که فن ریاضی را در ذیل کتب هندج فرمود و تدون ساخت و کتابی در علم هندسه نگاشت و نام خود
 بر آن که نهشت که هم اکنون در میان طالبان علم مشهور و سداول است و بسیار حکمای روم و مؤیدان ایران
 بر آن کتاب شرح نوشتند و اقلیدس را سایش کردند نام وی چنان بلند شد که حکمای یونان بر ابوات سارس
 خود پیش میگردیدند که هر که مراض نباشد بدردش دارد و ن شود و غرض ایشان ازین سخن آن بود که هر که ندیده باشد کتب
 اقلیدس را بعد رسد دنیا به که در فور بکن بانیست و از مصنفات اقلیدس است اول کتاب مناظره دوم کتاب

بجزار

شده و هفتاد و نهم کتاب تالیف القرون چهارم کتاب ظاهرات حکیم کتاب اختلاف مناظر ششم مطیبات هفتم کتاب
 ششم که ثابت بن قریه اصلاح آن کرده هشتم کتاب قانون نهم کتاب نقل ذقت و هفتم کتاب اقلیدس که
 مرقوم شده و نهم کتاب دیگر منوب با دست که بعضی آنرا منقول دانسته اند اول کتاب نهم معروف بکتاب
 موسیقی دهم کتاب ترکیب سیم کتاب تحلیل یعقوب بن اسحق کندی در رساله خویش مرقوم داشته که مردی
 که مردی از بزرگان یونان را دو کتاب از مصنفات ابلونیوس بخار بست افتاد و صنعت اجسام غصه در
 یونان کشید که آن دو کتاب را بداند و از روی یونانی ترجمه کند پس کس بیلده فرستاده از اقلیدس در
 خواست نمود که آن کلمات را روشن فرماید اقلیدس مقدمه ذکر نموده از آن پس معانی کلمات ابلونیوس
 روشن ساخت و مقالات سیزده گانه که با اقلیدس نسبت کنند عبارت از هفتاد و دو مقاله دیگر بر آن
 کلمات افزود و مرقوم داشت در آن چیزی که ابلونیوس یاد کرده بود از چگونگی نسبت بعضی آن مجتبات
 به بعضی دیگر و کندی در رساله اغراض کتاب اقلیدس آورده که این کتاب از مصنفات ابلونیوس
 بخار است و اقلیدس بر حسب خواهش یکی از بزرگان سیزده مقاله آنرا تفسیر کرد و لاجرم این کتاب
 منوب بدو شد و بعد از آن استقلال او کس که شاگرد اقلیدس بود مقاله چهاردهم و پانزدهم را از کتاب
 اصل پیدا کرده ترجمه نمود پس اقلیدس چیزی بر آن کتاب نیفزود است و ابوعلی حسن بصری ساکن مصر
 مصداقات این کتاب را شرح کرده و هفتم منوب باین هشتم است و مقاله عاشره آن کتاب را اقلیدس
 حکیم که قصه آن خواهد آمد شرح کرده و پس از وی از لغت یونانی عبری ترجمه کرده اند و همچنین قاضی ابی
 محمد بن عبد الباقی بغدادی فرضی معروف بقاضی بیارستان مقاله عاشره را شرح کرده و علمای
 فرنگستان نیز بر آن کتاب شرح متعدده دارند و سپینان جوهری شرحی بر آن کتاب نوشته و ابی مقال
 خاصه را شرح کرده و اسحق بن جنسین آنرا نقل نموده و ثابت بن قریه اصلاح فرموده و این ندیم که بد مقاله عاشره
 را از نقل ابی عثمان و نزد علی بن احمد عمرانی در موصول دیدم و ابوخصر اسانی را نیز بر آن کتاب شرحی است
 و ابو القاسم انطالی نیز تمام شرح کرده و ابو الوفا را شرحی نامتمام است و زید بن علی از مقاله و بعضی از مقاله
 عاشره را شرح کرده و ابو یوسف رازی مقاله عاشره را برای ابن عمید تخریر نمود و حجاج بن یوسف بن
 مطراکوفی کتاب اقلیدس را یکبار برای یارون و یکبار برای نامون نقل کرده و ثانی زیاده مستقیم است و
 مع القصد از سخنان اقلیدس است که فرماید آنچه بنده سه روحانیه نظرت بالسه اجمالیه و فرموده هر چه از تو
 فوت شود یا بر وصول مثل آن دست داری یا تحصیل قدرت با زوی تو نیست در هر حال در رخ
 خوردن و افسوس داشتن سوختن و گفت بدتر مردم کسی است که بسبب سوء خلق هیچکس را مستعد نداند

پس نیز بسبب این غمی که او دار و بر او افتاد و گفت میان برادران خدمت میکنم چه ایشان
 با بزرگ دایره بصلح کرهیند و تو در میان دیان کار و شرمسار مانی گویند شخصی با او گفت که من چندان کوشش
 که ترا از حلیه حیات بی سازم در جواب وی فرمود که من چندان جد کنم که با آب سخاوت و مهری این شرم
 همه مطلقا بیس حکیم چهار دو دو است و بیت و خیال بعد از پوپا آدم بود
 ارسلو در مدت این یونان فاضل کامل باشد و او در علم طب محارقی تمام داشت و ملازمت بکنند
 یونانی نبود چون ارسلو بیست سالگی رسید پیر او از شهر صطا غیر که مولد او سیلا داتینه که سر و دست
 بدینه حکما زد و با اندک نحو لغت تحصیل فصاحت و بلاغت لغت و شعر امر فرمود مدت نه سال در قلم
 آنچه مذکور شد صرف نمود و یونانی علم ساز علم محیط میگویند چه چکس نیست بدان آتیماج مذکورش باشد
 چون در آن علم محارقی تمام یافت در فن اخلاق و سیاسات و طبیی و آلهی شروع نمود و بخدمت افلاطون
 که در ده دزده استغیذان او منخرط گشت و در آن علم نیز بر تیر رسید که چون از افلاطون در حوزة درس
 چیری پرسید می فرمودی که تا وقت حضور ارسلو صبر کنسید چون ارسلو حاضر نکشتی در سخن شروع نمود
 بعد از فوت افلاطون سیلا داتینه رفت در آنجا مدرسه بنام او بدرس مسائل حکمت مشغول گشت تا فیلکس
 او را با قدون دعوت فرموده بد انصوب رفته قدرتی آنجا توقف نمود چون سلطنت با سکندر رسید و او را
 سفری دور دست اتفاق نمود هوای ما قدون مزاج ارسلو را چندان موافق نبود سیلا داتینه بارگشته
 و مدت ده سال در توقین معین شد در آن موضع شخصی از کابسان بود او را مادون نام بر نام او تشییع و جتی
 از عبده او تا زابرا و او خوانده گفت او تا زابرا سجد میکند و تعظیم مینماید چون ارسلو بمنی اراد است
 قضیه سقراط را بخاطر گذر آید و از ایشان تو هم نموده بطرف مولد خود توجه نمود و بتمت خود را بر تجدید
 سقراط اسس خویش و تعظیم مصالح مردم و تقویت در عایشان تمام و اجابت طمتمات را با علم
 مصروف داشت و از جوانب طوک بطرف او صلات و انعامات متواتر و متواصل گشت و عاقبت
 بزم تفریح بجزیره از جزیرات که قریب وطن او بود از مسکن بیرون آمده و بعمیه آن شهرت که بعد از
 مشاهده آنجا نتوانست تا لیسف تا بد خود قضا بر خلاف متمنی بود چسب مقدران فیلسوف یونانی را بجا آورد
 بر ذاتی رسانید شاگردان او در موضع مناسب دفن کرده مدحس را فراری خستند هرگاه مسئله
 بر حکم دشواری گشت قهر او آمده القار بحث میکردند با تحقیق آن مسئله بر ایشان کشف میشد چنان
 اعتقاد میداشتند که نیابت تربت او موجب ذکا بقول و صحت افکار و صفای ادب است و از کتب
 و ابنای طوک شاگردان فاضل چون بکنند و غیر او بسیار گذشت و صد بیت کتاب تصنیف کرد

دست برداشتن شصت و هشت سال بود و او مردی بود تمام قامت بزرگ استخوان سفید پوست اینو می گفتم
ایشان چشم کوچکی و این فرسخ سینه در حالت تنهایی رفتارش سیرت معقول بود و در زمان تقارن
اصحاب با بطی و تاتی آسبخته و کم وقتی از مطالعه کتب و تفحص مباحثه فارغ گشتی و برکنار جو بیار با همسایان
مغز از باطواف نمودی و اسنبل الحان و مجالست اهل ریاضت را دوست داشتی در بحث و جدل میل
بانتصاف کردی و بخلا و صواب معترف گشتی در ملائیس و ماکل و میا که تجا و از اعتدال جایز شمردی از سخنان
دوست که عالم جاہل را می شناسد از برای وقتی جاہل بوده و جاہل عالم را نمی شناسد چرا که هر چه عالم نبوده و گفت
قناعت و در زمان تنگی کردی بره نیا شیفته نشود و در بعضی مجالس که بقای تو در او اندک است گفت در هر کار که نفس را
بر ارتکاب آن رخصت دهی دیگری را عقوبت کن و فرمود که رخصت نمودن بصحبت کسی که از تو عرض نماید خوب
ذیل نفس است و عرض نمودن اگر کسی که بصحبت تو مایل است از قصود همت است روزی بر روی که دست
او را بریده بودند که کرده گفت آدمی که بر نیت ادب آراسته باشد چرا بر هر کتی اقدام کند که نتیج اینگونه صدمات
باشد شخصی او را گفت که از تو بمن رسانیده اند که مرا غیبت گفته جو ابداد که قدر تو نزد من بجز تبه نرسیده است
که از اعمال تفکر در مسائل حکمی و ارتکاب افعال صالح دست باز دارم و بید گفتن تو اشتغال ناایم میکنند
گفت که آنچه نزد من را از تو شکست می آید دو چیز است یکی بسطت مملکت و دیگری بلندی همت و آنچه ترا
سبب آن دوست میدارند هم دو چیز است یکی تواضع و دیگری مویها اکنون چه کن که تعجب ایشان را برایش
با محبت جمع فرمای بدو گویند که مال نگاه داشتن از حکم پسندیده نیست فرمود حکمای آل را برای آن نگاه میدارند
که محتاج ایشان نشوند و در جای دیگر لایق ایشان نیست بر پای نه ایستند اسکندر را گفت که چون خدای تعالی آنچه
و دوست میداری از ظفر و نسرت بود بدو تیر خنجر که محبوب حق است بکار دار آورده اند که چون بکنند از تعلم فارغ
شد او را در جمعی حاضر آورده از مسائل علمی و علمی از وی پرسید اسکندر همه را جواب گفت از سطوحی تخمین او را
با نواع کمالات رنجانید حاضران از بطور ابطال نسبت کرده او را از حکمت سنجیدند و چون موجب او را از وی
سوال کردند چه جواب داد که اسکندر کو دکیست در حقیقت مملکت و کنایه را در بنا شو نعمت پرورش یافته خواهم که عظیم
با و بچنان تم تا مرادت جویند و یا از حیف و تعدی بر رعیت مانع آید و گفت رحمت یاس و لذت ادراک
بر ایند و فرمود که خوشنودی مردم غایت ندارد که هیچکس آنرا ادراک نکند از او پرسیدند که بلاغت
صیبت گفت اطلاق لغوی اطلاق حسی نوبتی باشد نزد بکنند فرسناد که مردم دو طبقه اند یکی ادراک و دیگری
احراز و نقیض ادراک سبب خفیت و اطاعت احراز بود مطلقا باید که هر یک از این دو طبقه را بجزی
مختصن کردی در باره فتوح اول بطش غلظت بجای آری و در عرض زمره ثانی جهان سبذول فرمانی و میاید که

تواضع و قناعت و خالی باشد که آن شیوه سباع است و بعد ضعف و فتور رسد که آن از جنس لاق
 گوگان است بدانکه سودی که طوک از آن کتاب آن کزیدارند منحصراً در تپیز است ایند بسین عمل منسج بدان
 عمارت بقاع ویران منقولست روزی ارسطو با یکی از ابناء طوک که بچند تعلیم عازمت او میبرد و خطا کب که اگر با دست
 بتورسد مکافات تعلیم من چون کنی جواب داد که همه ما ترا کس نمیبر و صواب بدیداری روشنی تو منقوض دارم همین کنی
 از دیگری استفسار کرده آنکس ناده گفت که ترا در ملک خود شرکت سازم چون نوبت باسکنند رسید
 فرمود کما می خداوند و ای استادم از چیزی پرس که فاعل آن من نخواهم بودن حکیم گفت پیوسته از حرکات
 روح سلطنت برع مسکون بشام من میرسد و از اقوال و افعال تو این معنی براتفسس منبوم امروز این
 جواب با صواب باقی آن فرزند است حکام یافت امید است که عنقریب به تحقیق پیوندد

نظور جالینوس حکیم بخزار و ششصد و نود و چهار سال بعد از هبوط آدم بود

جالینوس از جمله حکمای یونان است که در حکمت ماکا و دونه میبود و او را پدری بود صاحب ال کبچ
 از فرزند دروغ منفرمود تا او بکمال رسید با بچه جالینوس در سن هشت سالگی یکی از طالبان علم خوب
 بود و از علم خود لغت دهنده و فصاحت بهره تمام داشت و چون نیک از بد باز داشت برای تحصیل
 علوم از ماکا دونه سفر کرد و روزگاری در رومیه الکبری اقامت جست و از آنجا بارض مینه عبور فرمود و مدتی در
 حکمت مصر و آکنه ریه سکون نمود و از خدمت حکم نصیبیه کامل اخذ کرد تا یکی از مشاهیر دانشوران روزگار
 گشت خاصه در فن طب خورش ثاب جهمندان بود چند آنکه او را خاتم الاطبت میگویند و طبیب
 هشتم دانستند بدینگونه که گفتند طبیب اول اقلینوس است و دوم فیثا غورس و سیم میونس و چهارم
 برمانیدش و پنجم افلاطون و ششم اقلینوس ثانی و هفتم بفرط و هشتم جالینوس اما جالینوس
 چنان دوست میداشت که او را یکی از فلاسفه شمرند لاجرم در فنون حکمت رنج میبرد و با اسکندر افرویدی که یکی
 از پیروان ارسطو است چنانکه مذکور شد مباحثات و مناظرات در میان داشت و بیشتر وقت در مسائل
 با او مخالفت مینمود با اینهمه او را از جمله طبیبان شمرند چنانکه مؤلفات خود را نیز یکی از فلاسفه شمرند
 تا عقیده او را در حق خود باز دانند چون آن فیلسوف در آن کتب نظر کرد و گفت هذا رجل طبیب یحیی ان
 لیكون فیلسوفاً گویند او را چهار صد کتاب در فن طب تألیف شده و او را در حق اقلینوس قول مخالفی
 شکفت است که بعضی از آن در ذیل قصه اقلینوس مرقوم افتاد و در کتب خود او بسیار ستوده خاصه در کتاب
 حیده البر و بر علم بار اریناکس که از منطقیات ارسطو است شرح نوشته مع لفظه چون جالینوس با
 هشتاد و هفت سال از عمر کرامی گذشت در کنار بحر خضر در شهر فرما که نزدیک لفظاطا مصر است خست

جالینوس

از اینجانب در برود و هفتاد و سه سال از جمله تدکاتش عالم و معلم بود مردی خوب صورت و همه التون بود و در این
در نزد اوست و او را سری نهایت بزرگ بود چنانکه اسکندر افروزی او را اسیر بغل میخواند و پس گفت
و فریاد گف بود و سماع الحان را نیک دوست داشتی و در مطالعة کتب نیکت رغبت بودی و بر آنچه خوبتست
کرده فرستی فرموده و طریق تعلیم و تعلم آن باز نموده و او را در نقض شعر او سخن عادت و ابلاغ فصاحت کتابت
و هفده مقاله در تشریح لغت کرده و کتابی در رد اصحاب مقلد که هم پیش از او جانین میگفتند نوشته چه ایشان
خود را با مدون نسبت میکردند و میگفتند بس که روح است و در حق اصحاب حیل علی نیز تا بعضی دارد و در علم مزاج
اشیا بتقلید قاعته نمیفرمود و خود بهریشی را تجرب میداشت و محقق مینمود چنانکه از تجرب دیدن قطعات بجزیره قبرس
رفت و برای مشاهد طین مخوم بجزیره کیوش سفر کرد و کتب مصنوعات و بدنیگونه است کتابهای شانزده گانه
که طالبان طب آنرا بر توانی بخوانند کتاب مفرق بکماله کتاب الصناعات بکماله کتاب طوثرن و در بنض
بکماله کتاب شفاء امراض و دو مقاله کتاب مقالات خمس در تشریح کتاب اسطقات بکماله کتاب مزاج
سه مقاله کتاب قوای طبیعه سه مقاله کتاب علل و اثر ششش مقاله کتاب البیض الکبیر شانزده مقاله
بکماله آنرا چنین عبری نقل نموده کتاب حیات و دو مقاله کتاب ایام بهران سه مقاله کتاب حیل البر
این کتاب را حیل نقل کرده و چنین آنرا اصلاح نموده ششش مقاله این بود کتابهای شانزده گانه مرتبه
دیگر کتاب تشریح البکیر است پنجاه مقاله کتاب اختلاف التشریح و دو مقاله کتاب تشریح الحیوان المیت
بکماله کتاب تشریح الحیوان الحی و دو مقاله کتاب علم بقرط و بالتشریح پنج مقاله کتاب علم ارسطاطیس
بالتشریح سه مقاله کتاب تشریح الرحم این کتابها را همیشه نقل نموده کتاب حرکات الصدر و التیه
سه مقاله صطفی بن سبیل آنرا عبری نقل نموده و بنین اصلاح کرده کتاب النفس صطفی نقل نموده و چنین
اصلاح کرده بکماله کتاب الصوت چنین برای محمد بن عبد الملک الزبایت عبری نقل کرده چهار مقاله کتاب
الحاجة الى البیض بکماله همیشه نقل کرده کتاب حکره المجهول بکماله کتاب حاجة الى النفس نصف آن را
اصطفی و نصف دیگر را چنین نقل نموده بکماله کتاب اداء بقرط و افلاطون ده مقاله همیشه نقل کرده
کتاب منافع الاعضا همیشه نقل نموده و چنین اصلاح کرده هفده مقاله کتاب حسب البدن چنین نقل
نموده کتاب اغسل البیات چنین نقل نموده هم بسریانی و هم عبری بکماله کتاب سوا المزاج المختلف چنین نقل نمود
بکماله کتاب الامتلاء صطفی ترجمه کرده بکماله کتاب الادویة المفردة چنین نقل کرده دو مقاله میباشند
کتاب الاورام صلب ترجمه کرده بکماله المنی چنین نقل کرده دو مقاله کتاب المولود استسبته مشهور است
که چنین ترجمه کرده بکماله کتاب المرة السوداء صطفی نقل نموده بکماله کتاب رواءة النفس چنین نقل کرده

در مقاله کتاب تقدّمه المعرفه عیسی بن عیسی نقل نموده و ترجمه آنرا مصطفیٰ بن محمد نقل کرده و میقاله کتاب صریح الاطفال ابن بصالت
هم بسزایی و هم بمرئی نقل نموده و میقاله کتاب التدریس المصطفیٰ بن عیسی نقل کرده و میقاله کتاب قوی الاعضاء جنین نقل کرده
در مقاله کتاب تیسیر تقریبات الامراض الحاده جنین نقل کرده و میقاله کتاب الکیوسس ثابت بن قره و شلی و شیش
هم بمرئی نقل کرده و میقاله کتاب الادویه المتقابه للادواء عیسی بن عیسی بن عیسی نقل کرده و مقاله کتاب ترکیب
اقادیه حبش نقل کرده و مقاله کتاب براسا بووسس جنین نقل کرده و میقاله کتاب التریاق بحی بن بطریق
نقل نموده و میقاله کتاب فی ان الطیب الفانس فیوف جنین نقل کرده کتاب الریاضه بالکره تصنیف حبش
نقل کرده و مقاله کتاب در بیان کتب صحیحہ تقریبات حسب بن نقل کرده و میقاله کتاب التمش علی تعلم الطیبین
نقل نموده و میقاله کتاب امتحان الطیبین حبش نقل کرده و میقاله کتاب عقاقیر حبش که چگونه باید از آنها
نقل کرده و میقاله کتاب برهان پانزده مقاله و بعضی از آن ...
ترجمه نموده جنین اصلاح کرده و میقاله کتاب ...
الاخیر بعد از آنکه ...
و از جنین نقل کرده ...
بانی ان قوی النفس تابعه المزاج البدن حبش آنرا نقل کرده و میقاله کتاب عدد المقایس
مصطفیٰ بن محمد و اسحق نیز برای علی بن عیسی نقل نموده جنین بن اسحق از اونیانی عبری نقل و تهذیب آن نموده
و مقدمه بر آن افزوده و در ونبال سخن جالینوس آورده که سخنی از جالینوس دیده ام خلاصه سخنش اینست
که سیفر باید در بعضی از ارضی و نواحی نوبه قوی را از مردان و زنان دیده ام که بعضی بعضی افسد میکردند بدین
اینکه از علم آن عمل بجز و داشته باشند از جمله مردی را دیدم که دیگر افسد همی کرد در غرتی که زیر تر از شلیق
بود و آن عرق از پسلبن نشیب میشد پس پاره از آن بکینه بدست کرد که سری تیز داشت و آنرا فرود برد
بر دست او در محلی که پس صلب بود چنانکه کونی عصب است و آنجا که دستش را بست چندان
مستلی نشد و چون باز کرد تیز دیگر کون شکست و آن پاره بکینه را چنان بقوت در دست او فرود برد که در درون
رگ شکست با بجهت سسم نزد کوید که وقتی در سفر و میته مردی را دیدم که جمعی را که در خود آورده میگوید من کسب
طیب از جالینوس کرده ام و کله گرم دندان دوا آورده ام و نگس که در دندان داشت نشاند و بقیه
از قطران برشش منیار چون در درمندان سخن مریض دیده بر می بست و آن جلیت که فرصت یافت
کردی که با خود میداشت از دربان او فرومی فشند و چنان میبود که از دندان مریض است و در وقت
و نیز قطع عروق بر غیر مفاصل میبود چون این بدیدم خود را آشکار کردم و مردم را از کید او برپا نمودم

جالیئوس پس مینج بودی و با طوک و بزرگان مصاحبت کردی و جاسای نیکو پوشیدی و عطاریت همی بجای
 بردی و در مجامع او خاشوشی اندک بودی از سخنان او است که فرمایدها قلترین مردم آنس است که تنی را
 بکار و تا صواب و خدای اعمال او را بر او عرضه دارد و فرماید شرف انسان بدان معلوم شود که از اعمال شریف
 عا در دارد و بر مدارج کارهای پسندیده ارتقا جوید و که یاد میسر آنقدر دانش کفایت کند که طریق رشد
 از غواست و سعادت از شقاوت باز شناسد و گوید بهترین بدل آن است که سائل بی ذلت سوال
 بمسؤل رسد و گوید که مردم را از خوردن خمر منفعت آن مقصود بودی و از استماع اغانی آسایش قلب
 در خاطر آدمی اکنون از خوردن خمر بگرانی دوستگانی و قدح کنند و سماع الحان را سبب لهو و لعب
 شمرد و گوید تا کسی نفس خود را نشناسد از اصلاح نتواند داشت چه آدمیرا در محبت نفس خود کار
 بد انجامد که اگر همه بدل و جبان باشد خود را از دلاوران پندارد و اگر همه نخل باشد خود را کریم شمارد و
 انگسان که اندک دانشند چنان دانند که کس در دانش انبیا از ایشان نیست و گوید موت چهار نوع
 باشد اول موت طبیعی که آن پس از پیری باشد دوم موت عرضی که از آفتی بدتن رسد روی نماید سیم موت
 برضا باشد و آن چنان است که شخصی خود را بکشد موتی که ناگاه در رسد و آنرا فجاءه گویند و گوید هر که بر طریق
 صدق و وفار و دیندار حسن ثنا کرد و گوید با دشمن مدارا کند هر چند قادر و توانا باشی و گوید
 هر دوستی که جانب دوست را از پند و نصیحت فرود گذارد در روزها جرات است و گوید آنکس لایق است
 و شنا باشد که قوت علم دست غضب را بر نماید و گوید شدت خدر و ترک غرور سبب سلامت باشد

ظهور اصطفت حکیم شمس هزار و دو سیت و هفت سال بعد از ظهور آدم بود

اصطفت از جمله حکمای فلذانیون است و از مردم با بل بود او را در تیسیر کواکب و احکام نجوم دستی تمام بود
 و او را در این باب کتابی تألیف رفته همانا آنجا است حکما که در شمار صنفا دید انقیوم بودند و زمان ظهور
 ایشانرا تو است معلوم کردن هر یک را نکاشت و آنجا است از حکما که قبل از ظهور اسلام بوده اند
 زمان ایشان نیک معین نیست در ذیل قصه اصطفت نگاشته می آید که نام ایشان ازین کتاب ساقط
 نباشد از جمله ایشان اما فرد و نظیر است و او یکی از فلاسفه روم است که در آثار هلوئیة تصنیف دارد که
 در ذیل آن کلماتی در مقاله قوس شرح می کند و دیگر ارسطو است او نیز از مردم روم است
 از فلسفیان طبیعی است و کتاب نفس المصنعات او است و دیگر ارسطو است که هم از مردم روم است
 در کسب علوم اکتفا به ارسطو فرموده و بعضی از کتب او را شرح نموده و دیگر ارسطو است و او از مشایخ
 زمان باشد جالیئوس کو پیش من است در روزگار او بابالی بس شدید عارض شد بزرگان طنبی

اصطفت
 از جمله حکمای
 فلذانیون است
 و از مردم با بل
 بود او را در تیسیر
 کواکب و احکام نجوم
 دستی تمام بود

این کتاب از
 ابن سینا است
 و در
 طب
 و
 اخلاص
 است

اتفاق کردند که جز بتویق دو انگشتند و دست از سایر ادویه و کشر به بازند آنان که بعد از حصول
 مرض این دو گردن بعضی ببردند و برخی بر میدادند اما آن مردم که قبل از حصول مرض استعمال تریاق کردند یا
 قبل از آنستند و دیگر آفرینیدس است و او از حکمای یونان است علوم ریاضی نیلور استی در طریقت اقلیدس
 رفی او را در فواید این علم مصنفاست و کردی از مردم روم شاکردان او بودند و دیگر هستند
 یونان است او نیز از مردم یونان بوده و در علوم ریاضی طریقت اقلیدس داشته و بی در بلاد روم نشین
 داشت او شراف آن مملکت بدست یاری علوم هندسیه او فیان عمارت میکرد و اگر اینچون است
 او نیز یونانی است و کتاب فرست از مصنفاست او است و دیگر آفرینش شاعر است که صناعت شعر را
 بقویین منطقیه حکم نمود و گویند که بگشت شعر بر او میریس فرزند استاد او میریس را بقلیت شعر و بطور خیال
 سرشش کرد او میریس در جواب گفت باریکه در انظار که ماده خوبی ماده شیری را بقلیت ولد و طول
 زمان ولادت سرشش نمود در جواب گفت چنین است از من زاده نمیشود و مگر بعد از زدی یکی اما شیر بچکانند
 دیگر از بطور خس است او از مردم یونان است و در اسکندریه نشین کرده در علم بیات افلاک کتاب
 حد اشمس و القمر تصنیف است و دیگر اینون است او نیز در علم ریاضی قوی تمام داشته و در صنعت
 آلات خلیفه هندسی بحال بوده کتاب عمل باسطرلاب سطح از تصانیف او است و دیگر انقیلاوس
 اسکندری است که از مردم مصر است و در اسکندریه نشین داشته و اسکندریون جماعتی باشند که در کتب
 میس دس طبعی ترتیب کرده اند و کتب جالینوس را بر این گونه که اکنون شایع است ایشان بنامده اند
 و جامع و مختصرات که حمل و خط آن آسان باشد استخراج اینجاست است و چهارتن برگزیده این
 کرده اند اول صطفی اسکندری دوم جاسیوس شیم انقیلاوس چهارم مارینوس ایشان عمده
 اطبای اسکندریون اند و عمل جامع و تفاسیر منسوب ایشان است و ترتیب کتب و استخراج آن عمل
 انقیلاوس است و او در جمیع کلام جالینوس نظر فرشته و تمخیص کتب او نموده و او را اس و رئیس
 اینجاست است که در کتب جالینوس پنج برده اند و بنای تالیف آن کتاب بر ابرشوال و جواب بنامده اند
 در کمال بلاغت و اختصار سزده مقاله از مشهور کلام جالینوس در سراسر حرکات از دست که از
 تالیف نموده در حق آنکه جامع کند و او را هلثی نرس بود و زبان بیند و آنچه دفع آن زبان توان کرد
 بسیاری از کتب نامرتب را ترتیب داده و استخراج کرده تا بدانجا که بعضی جامع را از مصنفاست
 او دانند و دیگر طرفیوس است و او از مردم یونان است که در اسکندریه نشین داشت علم هندسه و
 ریاضی نیلور است شرح مقاله اولی از کتاب ارسطیدس در کرده و اسطوانه از جمله مصنفاست

ابن سینا

اوست و تفسیر مقاله اولی از کتاب بطلیسوس در احکام نجوم هم ازوست دیگر او طوقوس است او نیز ریاضی و هندسه را
 نیکو دانسته و از مصنوعات او کتابی که متحرک است و آنرا کندی اصلاح نموده در مقاله طلوع و غروب است
 دیگر ایران است از مردم روم بوده و در مصر و یکنه در تیه سکون داشته و علم مندرسه نیکت دانسته کتاب حل
 شکوک بر کتاب اقلیدس و کتاب جیل روحانیه از مصنوعات اوست دیگر او ریاضیست است و او از حکما
 یونان است و در حکمت طبیسی نزد فیثاغورثی بحال دارد کتابی برای سپر خویش که اسطرات نام داشته نگاشته هفت مقاله
 چنین آنرا نقل نموده و دیگر کتاب تشریح الاعضاء بحکما و دیگر کتاب ادویه مستور که اصطحن بن بیل آنرا نقل نموده هفت مقاله
 و چنین ویسی بن یحیی سرانی نیز آنرا نقل نموده و دیگر افلاطون کی و او لقب است بصاحب الحی جالینوس است
 بدو نموده و کتاب الحی بحکما از مصنوعات اوست و ناقل آن معلوم نیست و دیگر افراطین المعروف بالمتین
 است او نیز قبل از جالینوس بوده و کتاب الزئبق تصنیف اوست و دیگر یکنه روس است بهمان
 طبیب است او نیز قبل از جالینوس بوده کتاب حلال العین و علاجاتها از مصنوعات اوست در مقاله
 آن از مشقولات قدیم است و دیگر کتاب برسام که ابن بطریق آنرا ترجمه کرده و کتابی که بحکما هم ازوست آن
 نیز منقول است از قدیم و دیگر اسلیوس است که از جمله حکمای نامدار بود از کلمات اوست که هر دو حائل را
 از قرب سلاطین باید که بر حصول نام نیکت مقصود نباشد و کوی نفس را درین مجسمان غریب شمارد و فرمایان
 کرامی داد که دید هر که در تو کمان خنجر بردگان او را یقین مقرون کن و هر که تو را بخیل شناسد اگر وضع و اگر
 شریف بود با وی احسان کن و دیگر بطلیسوس الملقب بالقریب است و او از مردم روم است کونید معاصر و
 دوستانه در ارسطو بوده و کتابی در شرح کتب او و وفات او نوشته و دیگر بر اینوس رومی است او نیز از
 کتب ارسطو شمرده میشود و دیگر بر قطوس اسکندری است علم عدد نیکو دانسته و کتاب مقالات اربع
 در طبایع اعداد و خواص آن از مصنوعات اوست و دیگر بطلیسوس اسکندری است که بعضی او را از جمله بطالشمه دانسته
 و در کتاب مصر دانستند در زمان خویش فلاسفه مملکت را با امور ساخت تا قطر زمین و جهات هموزان را معلوم
 کردند و در علم نجوم حیات افلاک چندان ریخ برد که اورا ثانی بطلیسوس صاحب محلی شمرده اند با بطلیموس هم
 بود و توریه را بفرمان او از عبرانی یونانی نقل کردند و او را لقب الحکیم لقب بود و در نزد ارسطوس منجم
 نام برود و دیگر تا نویس رومی است که بهم از علم فلک سخن کردی کتاب ذوات الاقناب و کتاب
 ذوات دست و دیگر تینیس رومی است او نیز از علوم ریاضی و خواص مندرسه آگاه بوده و تفسیر کتاب
 کرده ازوست و آنرا ثابت بعر بنی نقل کرده و تفسیر مقاله حاضر و از کتاب اقلیدس در دو مقاله
 هم ازوست و دیگر با در و غوغای انندی است و او را کتابی است در استخراج آب در سه باب و هر بابی

او نیز ریاضی و هندسه را نیکو دانسته و از مصنوعات او کتابی که متحرک است و آنرا کندی اصلاح نموده در مقاله طلوع و غروب است دیگر ایران است از مردم روم بوده و در مصر و یکنه در تیه سکون داشته و علم مندرسه نیکت دانسته کتاب حل شکوک بر کتاب اقلیدس و کتاب جیل روحانیه از مصنوعات اوست دیگر او ریاضیست است و او از حکما یونان است و در حکمت طبیسی نزد فیثاغورثی بحال دارد کتابی برای سپر خویش که اسطرات نام داشته نگاشته هفت مقاله چنین آنرا نقل نموده و دیگر کتاب تشریح الاعضاء بحکما و دیگر کتاب ادویه مستور که اصطحن بن بیل آنرا نقل نموده هفت مقاله و چنین ویسی بن یحیی سرانی نیز آنرا نقل نموده و دیگر افلاطون کی و او لقب است بصاحب الحی جالینوس است بدو نموده و کتاب الحی بحکما از مصنوعات اوست و ناقل آن معلوم نیست و دیگر افراطین المعروف بالمتین است او نیز قبل از جالینوس بوده و کتاب الزئبق تصنیف اوست و دیگر یکنه روس است بهمان طبیب است او نیز قبل از جالینوس بوده کتاب حلال العین و علاجاتها از مصنوعات اوست در مقاله آن از مشقولات قدیم است و دیگر کتاب برسام که ابن بطریق آنرا ترجمه کرده و کتابی که بحکما هم ازوست آن نیز منقول است از قدیم و دیگر اسلیوس است که از جمله حکمای نامدار بود از کلمات اوست که هر دو حائل را از قرب سلاطین باید که بر حصول نام نیکت مقصود نباشد و کوی نفس را درین مجسمان غریب شمارد و فرمایان کرامی داد که دید هر که در تو کمان خنجر بردگان او را یقین مقرون کن و هر که تو را بخیل شناسد اگر وضع و اگر شریف بود با وی احسان کن و دیگر بطلیسوس الملقب بالقریب است و او از مردم روم است کونید معاصر و دوستانه در ارسطو بوده و کتابی در شرح کتب او و وفات او نوشته و دیگر بر اینوس رومی است او نیز از کتب ارسطو شمرده میشود و دیگر بر قطوس اسکندری است علم عدد نیکو دانسته و کتاب مقالات اربع در طبایع اعداد و خواص آن از مصنوعات اوست و دیگر بطلیسوس اسکندری است که بعضی او را از جمله بطالشمه دانسته و در کتاب مصر دانستند در زمان خویش فلاسفه مملکت را با امور ساخت تا قطر زمین و جهات هموزان را معلوم کردند و در علم نجوم حیات افلاک چندان ریخ برد که اورا ثانی بطلیسوس صاحب محلی شمرده اند با بطلیموس هم بود و توریه را بفرمان او از عبرانی یونانی نقل کردند و او را لقب الحکیم لقب بود و در نزد ارسطوس منجم نام برود و دیگر تا نویس رومی است که بهم از علم فلک سخن کردی کتاب ذوات الاقناب و کتاب ذوات دست و دیگر تینیس رومی است او نیز از علوم ریاضی و خواص مندرسه آگاه بوده و تفسیر کتاب کرده ازوست و آنرا ثابت بعر بنی نقل کرده و تفسیر مقاله حاضر و از کتاب اقلیدس در دو مقاله هم ازوست و دیگر با در و غوغای انندی است و او را کتابی است در استخراج آب در سه باب و هر بابی

در این کتاب
بسیار از
تاریخ
و جغرافیه
و طب
و کیمیا
و صنایع
و ادب
و غیره
مذکور است

نقل بر چند مقاله است و دیگر اسطیوس و او در صحبت یونانیان از هنر نقاشی نیز بسیار فاضل است و
یا قد و در تفاسیر کتب ارسطو پنج برده و از هر یونانی آن نگاشته و دیگر نیز در اسطیوس یونانی است که در کتب
مسکن داشت و در علم هندسه و انا بود کتاب اگر در همه مقاله و کتاب ساکن بیک مقاله و کتاب میل منار و مقاله
از دست که عبری نقل کرده اند و دیگر اسطیوس یونانی است و او صنعت شررا اینگونه داشته و قتی گوش زد
او شد که یکی از دشمنانش در غیبت او سخن بد کرده اند بر حادت یونانیان بجزی انشا کرد و گفت شنیدم که
سکی و بوزینه را قیصرستان سباع گذر افتاد بوزینه با سکت گفت بیایا برای این مردگان طلب امر شرس
کنیم سکت در جواب گفت میان تو و ایشان این آشنائی از کی آمد بوزینه گفت که بد نیست اینها بر غلامان
و محالکت ما بوده اند سکت گفت و الله من هرگز این ندیده ام اما سخت دوست دارم که یکی از یونانیان
حاضر بودند و تو این سخن گفتی و دیگر دیافریس است و او از مردم یونان بود و در علم الهی مصنوعات داشت
و دیگر دیافریس است و او از جود اطباء یونان است و او شناخته زمان خود بود و از هر فرد شرابی کرد و بود
و در تمام زندگانی مزاج او را از مرض محفوظ داشت و آن شراب از هر ضعف جگر و معده و حفظ ظلال
سود المزاج بار و نافع بود و از آن در قرابادین سا بوزند کور است و دیگر در ویثوس رومی و او در حکام
نجوم دستی داشته کتاب موسوم بکجه از مصنوعات او است و آن مثل است بر چند کتاب اول در یونان
دوم در تواریخ و او در سیم و سیلان و کد خدا چهارم در تحویل سالهای موالید پنجم در استدای اعمال ششم
هفتم در سایل و موالید و این کتب را عمر بن فرخان طبری تفسیر نموده و دیگر در یونان یونانی است که در
اسکندریه زیستند و داشت کتاب صنایع ابحر از مصنوعات وی است که بنام یونانی صنایع است و در آن
عبرانی نقل کرده اند و دیگر در یونان کتب است و این صنعت اول او آورده و دیگر رفس است در
صنعت بیانی و علم طب و انا بوده اما ضعیف النظر و در خلالات او را در طبیعی ارسطو در
کرده است و جالیئوس نیز بر دستنشان او بر این محکم آورده و از رفس کتب بسیار عبری نقل شده
و دیگر در شیم مصری است و او را در علم کیمیا و اصول حکام آن و بر این بر وجود آن کتب بسیار است که
صنعت بسیار مستبر دارند و اگر یافتند کس گذارند و دیگر زیتون بن طاطا فرس است از جمله حکای یونان
و درستان او را فرمان گذار عصر از بحر سخت و غضب طلب داشت چه انجاعت را در خلل ملک
و بعد استان ریخت پس زیتون را حاضر ساخته نام و عدد ایشان را پرسش نمود و او پوشیده می
پس بفرمود تا او را در شکنج و عذاب همی کشیدند و او صبر همی فرمود و نام کس بزدان بنیاد و چون
از حد بدرود زمان غیبتش را با دندان قلع کرده از دندان بیرون انداخت که بداند نام کس

کتاب اندکی مانده است و دیگر مسطور طرس است که او را مسود طرس نیز گویند بطلم ریاضی و عمل بصیر بوده و از
 ریاضیات و آنچه است سستی با ریاضی و آنچه دیگر مستوی با ریاضی که با حکمت آن از شخصیت میل مسافت
 همیشه و دیگر مراد با بی است و گویند او بجم مختصر بوده کتاب مل و دول و قرانات و تحویل از طبیعت
 و دیگر مکتوبات طرس است که از مردم منحص بوده گویند مقدم بر جالینوس است و کتاب النول
 و کتاب از مضافات است و دیگر مشرود و بطوس است که در علم طب و حکمت نامدار بوده مکانی و جلالی نیز او است
 و چون مشرود و بطوس را ترکیب کرد و این ترکیب چنان نهاد که مردم و حبس العقل را حاضر کرده از حجاب
 و حیات و دیگر کزندگان برایشان می آموود و بعد از کزیدن با ششمال او تیه مطرده دفع سموم قتاله را
 تجربت میفرمود تا معلوم کرد که بعضی در دفع سم عقرب و برخی در ستم مار و دیگر کزندگان نافع بزیگوت و دوی
 سموم جانوران تری و بگری را بدینست آنگاه ترکیبی خواست کردن که در دفع مضرت همه سموم نافع باشد
 پس چون مشرود و بطوس را ترکیب کرد و بعد از او اندر و هانس که رئیس طبایعی مدینه اردن بود بعضی از آن
 ترکیب بکاست و برخی میفرمود پس تریاق بساخت که سودان از مشرود و بطوس افزون است
 در تریاق و س یونانی است که در بلده لا و وقیه متولد شده و کتب ارسطو را شرح نوشته و دیگر
 کتاب الست است که چند مقاله آنرا با انجام برده از دست و کتابی دیگر در عمل فلسفه ارسطو طالعین دارد
 و در رد اتحاد عقل و بدن او را نیز گفته است و دیگر کسا بیدوس مطلق و دیگر فلا را بنیوس و دیگر
 انقیاس مطلق و دیگر ارسلاوس و دیگر اعلو هانس اینها همه نیز از جمله فلاسفه بزرگ اند که تکمیل فلاسفه بدین
 شده و در نشر حکم هیچ فرادان برده اند

حتی تا آنکه حکمای فلاسفه یونان که مذکور شد بنا بر آنچه مذکور شد که تواریح مستفاد میشود منقسم بچند فرقه بوده اند
 از آنجا که در آن سقراط اند که بعد از فوت او منقسم سه فرقه شدند فرقه اول قیروانیه فرقه دوم شراقیه فرقه
 سیم کلیه اما فرقه اول تسیروانیه پس باقی ماند بر همان عقایدی که تعلیم گرفته بودند از سقراط و محمد نشند با
 و در فرقه دیگر از جمله یکی از آنها است سنجیب بود که رفت یونان اصلی خود قیروان و ارشاد نمود جسمی را نامیده
 شدند فرقه قیروانیه بواسطه نسبت آنها بشهر قیروان اصول عقاید این فرقه این است که میگویند فرق بین
 خیر و شر نیست و سعادت انسان کامل منحصر است در لذات زمینی و دیگر از شاگردان او میبود بود
 که جسمی را دعوت کرد و منکر بود وجود آله را و این طایفه میبود و در می نامند بواسطه نسبت آنها به عقاید
 اما فرقه دوم فرقه اشراقیه و آنها را اکادیمی نیز می نامند بواسطه ماندن آنها در مکانی که بسیار آباد بود
 و سکنه آنجا بسیار بود در شهرهای ایتنا و در او مردی بود از جمله که او را اکادیمیوس می گفتند پس بواسطه

جلال
 ساجد
 قهرمان
 ارسلاوس
 اعلو هانس

فرقه سیم

فرقه دوم

عقبگردون تعلیمات سقراط را تماماً و مشروطاً منصف شیخ فخریت را اختیار کردند و در سینه این فرقه
 بلندی که تفوق جستند بر جمیع فرق دیگر و طول کشید زمان آنها زمان طلویی و در تعلیمات و تعلیمات
 بسیار پیدا شد بدین سبب منقسم شدند بر اکا و دیمیتیه و اکا و دیمیتیه متوسطه و اکا و دیمیتیه جدید و در این
 جدید به باز منقسم شدند بر دو قسم اما اکا و دیمیتیه قدیمه استناد آنها افلاطون بود نامیده شدند به
 و بواسطه کثرت علم این فیلسوفان او را افلاطون الهی می نامیدند و ما هر بود در کتب کسی از این فرقه که
 کتب چیزهای بسیار و زیاد کرد و بر فلسفه و بواسطه تسلطی که در علم مندسه داشت نوشته بود بر سلسله
 خود که داخل نشود در درسه گر کسیکه با این علم مندسه باشد و متابعت میکند میر قلیطش را در طبیعیات
 و محسوسات و در سوای طبیعیات عقلیات فیثاغورس را و در آداب و قوانین سقراط را اما فرقه
 سیم فرقه کلیه تعلیمی بودند که بعضی از تعلیمات سقراط را در کثرت نموده اند جدا شدند از دیگران یکی از آنها تعلیمات
 اشویی بود که معاصر بود به افلاطون این مرد کوشش میکرد در تعلیم قواعد و مبادی چیزهایی که حاصل شود
 از برای آنها قدرت تحمل شده اید و مصائب و ازین سبب برتری داد نفس خود را بعد از موت
 مسلم خود از فرقه های دیگر و جمع کرد جمعیت جدیدی در مکانی که میگفتند او را در زبان یونان به کل
 الکلب الاپیض و ازین سبب نامیده شدند بکلکسین بجهت نسبت آنها بدین مکان و از جمله تعلیمات
 این فیلیوف شاگردان خود را این بود که فضیلت بنفشه کفایت میکند از برای قیام سعادت آنها و
 دوری جست از علم فصاحت و منطق و علم تجردات و طبیعیات و لغت نشد که بسوی آداب
 قطع چون این سه فرقه خیالاتشان ضد یکدیگر بود مستغرق شدند با طرف ولایات بعضی متوطن در
 سیابانها شدند و بعضی در شهر آتاکه در سیابانها متوطن شدند در اندک زمانی مردند پیش از آنکه علم
 طبیعی برسند و کسانی که در شهر توطن چنانست بار کردند عمر آنها طول کشید زمان طلویی و پیدا شد از آن
 جماعت مشائین و جماعت شنیکیه و از شنیکیه ظاهر شد جماعت سترائین پس از آنکه طول کشید تعلیم
 این سه فرقه فراگرفتند از ایشان این علوم را فرستادند و در پیودیه و در امی این علوم شدند آنها فرقه
 فرقه فلاسفه ایتالیه که آنها را یونانیان کسبری می نامند و معلم آنها فیثاغورس یونانی بود و شاگردای
 او منقسم چهار فرقه شدند بعد از موت او اول فرقه میر قلیطیه دوم ایلیاتیکیه سیم فرقه میرهونیه چهارم فرقه
 اتا فرقه فلاسفه منتجه و فلاسفه اسکندر این بعد از آنکه این فرقه های فلاسفه مشغول شدند مضامین و یکدیگر
 چه در بلاد یونان و چه در بلاد ایتالیا بنا بر آنچه ما ذکر کردیم فراگرفتند مصدر جدیدی در شهر اسکندریه در
 او غلطوس فیصر رومانی که نقل کرده بود حکومت رومانی را از سلسله سوسی امیر اطوریه در

تعلیمات

تعلیمات

تعلیمات

قبل از میلاد و بودند طلبه علوم که می آمدند از اطراف دین شهر از برای آنکه تعلیم گیرند درین مدرسه بزرگ که بنا شده
بود و جمع کرده بودند کتب نفیسه دولت بطلیه سینه را و یکی از قواعد این مدرسه این بود که واجب
نبست شاگردان مدرس مخصوص بلکه تحصیل کنند حقایق را از جمیع فلاسفه و واقف بودن
با عقل و معلم بومامون موسی این نوع از فلسفه بود که اصحاب او نامیده شد: انکا پسکین و ازین پس
این مدرسه با وجود اختلافات کیره در او و اقوال مختصره که ناشی شدند: اختلاف مذاهب فلاسفه
باز خالی از نواید نبود پس از زمانی که طول کشید ریاست او ... به یکدیگر این بواسطه فنون
عرب کتب خانهاست به بر طرف ... که ... بود در انطاکیه و بهروت و قیسیا
بواسطه علم اسلام و خراب نزدیکین عبیداسکانه کتیب خانه دمشق و شام را پس منتقل شد علوم فلسفه
در مالک ... چون مستقر شد دولت عرب در اوایل قرن هفتم از تاریخ مسیح در بغداد و منتشر شد علوم
و شوکت آنها در اقلیم اروپا و افریقایه شروع کرد خلیفه هارون الرشید عباسی در ترویج علم فلسفه
و بهر حال بهر حال عبداللہ مأمون که متولی خلافت شد و مأمون زیاد طالب علم بود نسبت به پدر
شده و برای سید است علما و اصحاب معارف را و جمع میکرد و علمای را اجته زینت داد و در انطاکیه
خود کوشش کرد در ترجمه کتب فیثاغورس و افلاطون و ارسطاطالیس و بقراط و جالینوس
و دیگر کتب فلاسفه اطبارا و پس از آنکه علمای عرب کامل شدند در این علم نامیده شد فلاسفه سلطین
و از جمله مترجمین این کتب یعقوب بن یحیی گندی بود که مورخین گفته اند دولت مقتضی زینت یافت با او
و تالیفات او و بعد از ابو نصر محمد بن طرخان فارابی بود که از کار فلاسفه سلطین مشهوره شده است
و بعد از آن شیخ الرئیس ابو علی سینا بخاری بود که تالیف کرد کتب بسیار در منطق طبیعیات
و اثبات و طب و مخالف بود با فارابی در مسئله عدم القراض انواع از برای عرب مدارس کتب
بسیار بود که خراب شد بواسطه دولت آنها از مشرق و مغرب پس بنا نهادند مدارس دیگر در بغداد
و اسپانیا و قیروان و مشغول شدند در علوم هندسه و فلکیه طبیعییه و کیمیا و نبات و علم
منطق و ماوراء الطبیعیات و مشهور شد مدارس و مکاتب آنها در اطراف تا اینکه در قرن ۱۲ و ۱۳ مسیح
بسیاری از مردمان تعلیم میکردند از عرب و پیشا خند مردم حکمت ارسطاطالیس را که در مدت قرنهای
وسط بواسطه سرفت ترجمه های کتب او در لغت عربیه و بعد از آن منتقل شد علوم فلسفه از عرب بابل اروپا
و کیفیت چنین است که پس از آنکه لشکر اروپا در ارض مقدسه آمدند از جهت استخلاص آنها و جنگ بسیار کردند
و چندین بار ارضی را بهتر از دیگر زمینها و تمدن آنها را بهتر از دولت های خود دیدند علوم و فنونی را که خلفا و حکما

تخل علوم
ازینجا

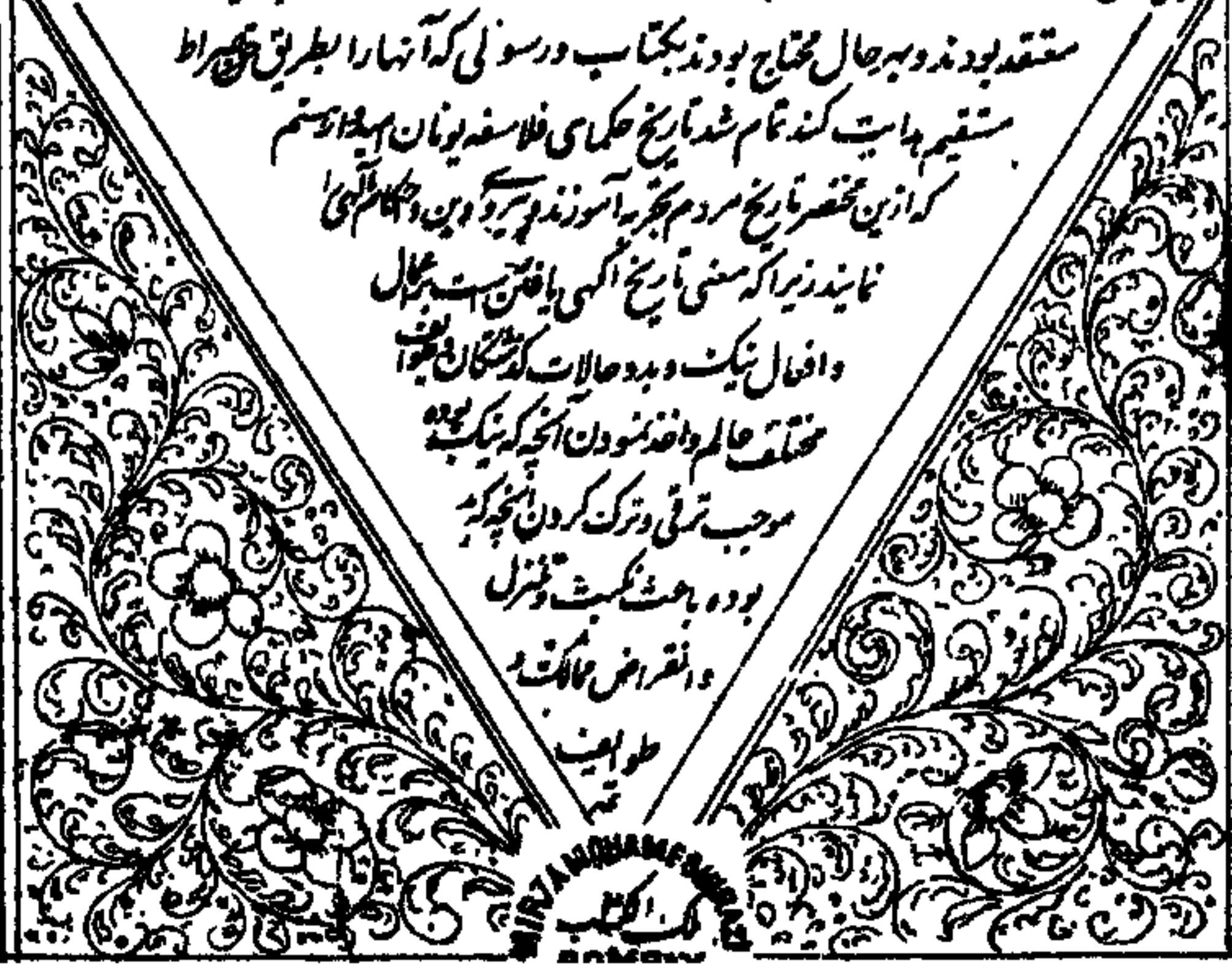
تخل فلسفه
ازینجا

اساس آن را نهاد بود چنانچه ذکر شد و قتیکه تسلط یافتند این گروه بر شهر قسطنطنیه دیدند فومی را که کامل
 بودند در خوبی و تربیت مایه قدیم در تجارت و صناعت و اخلاق در بهشت کردند و دیدند که نمیتوانند
 توقف در آن ملک نمایند مگر بعد از اکتساب علوم و معارف آنها لایزال باشند بشرای خود و همراه خود
 بردند از ترجمه آن کتب در بلا و خود پس از آنکه آموختند کتب فلسفه عربیه با تفصالی که در ترجمه آنها شده بود
 ترجمه کردند و ارباب لغت لاتین و مشغول شدند به تعلیم آن علوم در مدارس اکتون سو و پارسیس و دیگر
 شهرهای اروپا و طول کشید زمان تعلیم اینها در این علوم پانصد سال و پس از آنکه غالب شد دولت
 عثمانیه بر شهر قسطنطنیه ارباب معارفی که از اروپا در آنجا بودند کتبی که ترجمه کرده بودند تا نیا بر وجه دقیق بر فند
 و تصحیح نمودند با نسخه قبل پس گرفتند علمای اهل ایشان و شرحی حدید بر آن کتاب نوشتند و تعلیم کردند و مراد
 و آنها را فلاسفه جدیده نام نهادند تا اینجا تمام شد اصول حکما و فلاسفه که حصر آن ممکن نیست و بس است
 برای مشتغولین در این قلیل چیزی که بود و بعد گذاردیم او را از منافع قدرتهای الهی و کفایت میکند ما را آنچه
 حاصل شده است در این قرنهای مشعشع به انوار از قواعد حضور که با و بخار و غیره الکات با بجز اینها
 مردمان و انا و با شعور بودند و با وجود آسمندی بسیار اعمال خلاف مروت جاری در ملک یونان
 و بسیاری از حکما خود متصف بودند با عبادات و صفات نامموده و مذموم و بخدا یا ان متعدد موهوم

مستعد بودند و بهر حال محتاج بودند بکتاب و رسونی که آنها را بطریق صحیح اط
 مستقیم هدایت کند تمام شد تاریخ حکمای فلاسفه یونان عهد از ستم
 که ازین مختصر تاریخ مردم بخبر آموزند و سیر و دین و حکما الهی
 نمایند زیرا که معنی تاریخ آنکی یافتن است بحال
 و افعال نیک و بد و حالات که بشکافان
 مختلف عالم واقع نمودن آنچه که نیک بوده
 موجب ترقی و ترک کردن آنچه که
 بوده باعث نکست و منزل
 و انقراض مملکت و

طوبیغ

کتاب



فهرست کتاب تاریخ سلاطین و حکمای فلاسفه یونان

۱	ظهور از موادین حکیم	۲۱	ظهور ابن حکیم	۵۴	بنیسی حکیم	۵۷	لوقیس حکیم
۲	از مواد بنیسی حکیم	۲۲	انافرد بنیسی حکیم	۵۵	بادروغوغیا حکیم	۵۷	مسطر اسیس حکیم
۳	افارا خودیسی حکیم	۲۵	ارطین حکیم	۵۵	اسطیسیس حکیم	۵۸	اکسلسه حکیم
۴	قیثا غویسی حکیم	۲۵	ادریسی حکیم	۵۵	ثیودقروسی حکیم	۵۸	اباسیس حکیم
۵	خودطاسی حکیم	۲۶	الیانوسی حکیم	۵۵	تویپوسی حکیم	۵۸	توروسی حکیم
۶	نیاطوسی حکیم	۲۶	افرنیدیسی حکیم	۵۶	دیاقرطیسی حکیم	۵۸	مربابی حکیم
۷	ظهور برسی حکیم	۳۱	اشندرنوسی حکیم	۵۶	دیتیراکیسی حکیم	۵۸	سکاسی حکیم
۸	ظهور فناکیسی حکیم	۳۱	امینون حکیم	۵۶	ایزیسی حکیم	۵۸	شرودکوسی حکیم
۹	ظهور نوسی حکیم	۳۱	ایرسیسی حکیم	۵۶	دنیوقطیسی حکیم	۵۸	نیقلاوسی حکیم
۱۰	برماندش حکیم	۳۲	ارسطوسی حکیم	۵۶	دیتقوریدیسی حکیم	۵۸	کسایدوسی حکیم
۱۱	ظهور ثالیسی حکیم	۳۲	انون حکیم	۵۶	رودوسی حکیم	۵۸	ظارمانوسی حکیم
۱۲	ظهور رن حکیم	۳۳	انقیلاوسی حکیم	۵۶	روشیمی حکیم	۵۸	ایقمانوسی حکیم
۱۳	ظهور نهر اعلی حکیم	۳۳	طرقیوسی حکیم	۵۶	زیتون حکیم	۵۸	ارسلوسی حکیم
۱۴	ظهور سقراط حکیم	۳۳	اوطوقوسی حکیم	۵۷	سلیسی حکیم	۵۹	اعلوسی حکیم
۱۵	افراطیون حکیم	۳۹	ایران حکیم	۵۷	سوریانوسی حکیم	۵۹	فلاسه فیروانیته
۱۶	سپانوسی حکیم	۴۰	اوریا سیوسی حکیم	۵۷	سنلیقیوسی حکیم	۵۹	فلاسه اشراقیه
۱۷	اریجانیسی حکیم	۴۰	افلاطون کی حکیم	۵۷	ظهور یوسی حکیم	۵۹	فلاسه کلثیه
۱۸	دیتیراکیسی حکیم	۴۰	افراطین حکیم	۵۷	طیروفارسی حکیم	۵۹	فلاسه ایحالیته
۱۹	ظهور بقراط حکیم	۴۱	اسکندروسی حکیم	۵۷	ظهور حس حکیم	۵۹	فلاسه اسکذریته
۲۰	فلوطرنیسی حکیم	۴۳	اسلیوسی حکیم	۵۷	فلوطیسی حکیم	۵۹	قتل شدن جلوسم
۲۱	سولون حکیم	۴۳	ایطلیوسی حکیم	۵۷	قنون حکیم	۵۹	از یونان بحرب
۲۲	اعلاطون حکیم	۴۴	برایوسی حکیم	۵۷	فلنیز یوسی حکیم	۵۹	قتل شدن هفسزار
۲۳	اطیسی حکیم	۴۸	بریطوسی حکیم	۵۷	فوسی حکیم	۵۹	به هفسزار عیا
۲۴	ظهور ارسطوی حکیم	۵۰	بیلیوسی حکیم	۵۷	کرسوسی حکیم	۵۹	فلاسه جدیده
۲۵	جالیسی حکیم	۵۲	بادنیسی حکیم	۵۷	سلون حکیم	۵۹	نام شد غره محرم